

علی کااافشار

وکیل پایه یک دادگستری

مادگان هزار دادستان / کتاب هزار رای (۴)*

در سه شماره پیشین مجله، با این کتاب حقوقی پهلوی ساسانی آشنا شدیم، و دانستیم که چه زمان، کجا و چگونه و برای چه منظوری در قرن هفتم میلادی - زمان خسرو پرویز - تألیف شده است. نمونه‌هایی از آن را هم از متن اصلی، با آوانویسی خط کنونی زبان فارسی، عیناً نقل کردیم و برابر فارسی آن را هم کنارش آوردیم، که ما را از محتوای ۸ در از کل ۴۳ در کتاب و مسایل مبتلا به و روز قضا و جامعه ایران آن زمان آگاه کرد. درهای مذکور در زمینه‌های ۱- گروکاسی (= گواهی) ۲- دادگویان (= وکلا) ۳- پیشمار (= خواهان) ۴- بندگی ۵- درشکنی هم بایان، هم خواستگان و هم پابندانان (= در برائت ذمه شریکان، مالکان مشاع و ضامین مشترک) ۶- صدور رای توسط مقامات قضائی و اعتراض یا عدم اعتراض به آن ۷- شکنی از زنی (طلاق) ۸- دستور (= دادستان، مدعی العموم) بودند که آنها را یک به یک گشودیم و با نمونه‌هایی از هر در شرح کردیم. اینک، چون به لحاظ ضرورت مسائل روز و محدودیت گنجایش صفحات مجله، و ترجمه کتابچه‌ای درباره سازمان زندانها و اقدامات تأمینی و تربیتی در سوئد در همین شماره به همین قلم، لحاظ محدودیت صفحات مجله الزامی است، ادامه کار خویش را که گشودن ۵ در دیگر کتاب خواهد بود به شماره آینده وامی‌گذاریم. ولی برای آنکه رشته این مقاله‌ها با توجه به هدف آن که شناساندن محتوای کتاب ماتیکان هزار دادستان و نظام قضائی و مسائل مبتلا به قضا و وکلای اواخر دوره ساسانی ایران است گسسته

نشود در این شماره، برای درک و فهم بیشتر این متن حقوقی تاریخ ایران و اهمیت آن در روشن کردن گوشه‌های پنهان زندگی اجتماعی و حقوقی و اداری جامعه ایرانی قرن هفتم میلادی ایران در پیش از دوره اسلام تنها به بیان دو مطلب می‌پردازیم و به آنها بسنده می‌کنیم:

الف) اثر و بازتاب جنبش مزدکیان در تحولات حقوقی آن زمان که در کتاب مادگان هزار دادستان انعکاس داشته است پذیرفتن حق وکالت تسخیری و معاضدتی به اصطلاح امروز برای فقراء و واگذار کردن این وظیفه به نهاد «موبدی»، با تغییر نام آن به نام جدید «درویشان دادگویی» یا اداره وکالت برای فقراء می‌باشد:

آقای سیامک ادهمی از دانشگاه ایالتی کالیفرنیا، آمریکا، در بخش انگلیسی «نامه ایران باستان - مجله بین‌المللی مطالعات ایرانی شماره دوم (پاییز و زمستان ۸۰)»، در نقد ترجمه انگلیسی کتاب پهلوی ماتیکان هزار دادستان کار خانم آناهید پریخانیان منتشره ۱۹۹۷ در آمریکا، درباره اهمیت این متن حقوقی و اطلاعاتی که درباره ساخت اداری و قضائی و اصلاحات در زمان ساسانیان در بر دارد مطالب و نکاتی را یادآوری کرده‌اند. ولی با انتقاد از کیفیت ترجمه صفحه ۹۳، سطرهای ۹-۴ این کتاب، پاراگراف مهم مورد انتقاد را که سند و دلیل تأثیر جنبش مزدک در اصلاحات اداری و قضائی ساسانی است، خود به گونه‌ای که بهتر دانسته‌اند به انگلیسی ترجمه کرده و در توضیح آن شرح داده‌اند که با انجام این اصلاحات مقرر می‌شود برای بعضی از مقامات قضائی و اداری، مهر درست کنند و متن مهری را که برای موبدی فارس کنند، اداره دفاع از فقرا (Advocatory of poor) بود نه موبدی فارس.

ما برای آن که از سرچشمه این آب را بنوشیم و از چند و چون این امر که قطعاً بازتاب جنبش مزدک در ماتیکان هزار دادستان است آگاه شویم به شیوه خود، متن پهلوی این پاراگراف را با خط امروز فارسی آوانویسی می‌کنیم:

یک، این کو مهری به کار فرمان داشتن، آن موبدان و آمارکاران، نخستین به فرمان قباد پیروزان و آن دستوران، نخستین به فرمان خسرو قبادان. کا مهر موبدان فارس کند، موبدی نه به نام موبدی، به نام درویشان دادگویی، خواند نوشت و به آن چم به مهر (موبدان فارس) هم‌گونه کنده است.»

که برابر فارسی روز آن چنین می شود:

«یک: داشتن مهر در اجرای تکالیف مقررہ را، برای موبدان و آمارکاران نخستین بار قباد پسر پیروز و برای دستوران، نخستین بار، خسرو قبادان (مقرر کرد). زمانی که مهر موبدی فارس را می کنند، آن را نه به نام موبدی بلکه به نام «درویشان دادگویی» خواندند و نوشتند و به این علت متن مهر موبدی فارس همین گونه کنده شده است.»

اگر شرحی را که در شماره های پیشین مجله درباره دادگویی (=وکالت) و دستوری (دادسرا و مدعی العمومی به اصطلاح امروز) داده ایم، مرور کنیم، متوجه می شویم که امر وکالت و دخالت وکلا در دادگاهها امری پذیرفته شده بود و وکلا در دادگاهها به وکالت از موکلان خود شرکت می کرده اند. نهاد دادسرا نیز در این نظام قضائی وجود داشته است، و دادسرا افزون بر امور کیفری، در کلیه امور اعم از کیفری و حقوقی نه چون نظام دادسرای امروز فقط در «موارد ابلاغ»، اجازه دخالت در دادگاهها را داشته است، و اصولاً به همین دلیل نیز به این مقام و نهاد آن دستور و دستوری به معنی اجازه گفته اند. این پرسش مطرح می شود که چرا دادگویان (=وکلا) و یا نهاد مهم دستور و دستوری را مأمور حفظ حقوق درویشان یا فقرا نکرده اند؟ چرا نهاد یا اداره ای دیگر یعنی «موبدی» را مأمور این کار کردند و نامش را هم همزمان با محول کردن این مأموریت، به «درویشان دادگویی» یا «اداره وکالت فقراء» تغییر داده اند؟ آنچه در این باره می توان گفت این است که دستور و دستوری در مقام آنچه که امروز دادسرا و دادستانها انجام می دهند، وظیفه شان دفاع از منافع عمومی و مالکیت دولتی و نیز مالکیت دینی آتشکده ها و موبدان در دادگاههای کیفری و حقوقی بوده است. از این رو در ظاهر به نظر می رسد وظیفه خاص حمایت و وکالت فقرا را به وکلا و نهاد وکالت داده اند. ولی چنین نیست زیرا همان گونه که در باب وکالت یا به تعبیر متن پهلوی کتاب، در دادگویان توضیح دادیم نهاد وکالت یک کار خصوصی بوده و حق الوکاله وکیل نیز به عهده موکلان بوده است و گفتیم تعرفه قانونی آن نیز ۱۲ تا ۲۲ درصد ارزش خواسته بوده است! بنابراین واگذاری وظیفه حمایت درویشان - فقراء - به وکلا و یا فرمان درست کردن و به کار بردن مهر از سوی آنان معنایی نداشته است.

اگر به متن پهلوی بالا و برابر نویس فارسی امروز آن دقت کنیم صریح متن به ما

می‌گوید: «... زمانی که مهر موبدی فارس را می‌کنند، آن را نه به نام موبدی بلکه به نام درویشان دادگویی خواندند و نوشتند و به این علت متن مهر موبدی فارس همین گونه کنده شده است.»
یعنی وظیفه حمایت و دفاع از درویشان در دادگاه‌ها را به عهده موبدی: اداره‌ای که قبلاً وجود داشته، گذاشته‌اند. اما با واگذاری این وظیفه به موبدی (اداره موبدان) نام آن را هم براساس محتوای این وظیفه جدید تغییر داده‌اند و به آن «درویشان دادگویی» گفتند و مهر را هم به نام جدید این اداره یعنی «درویشان دادگویی» کردند نه موبدی یا اداره موبدان. و به کار گرفتن واژه دادگویی (=وکالت) نباید ما را به اشتباه بیاندازد که این نهاد اداری و اصلاحی جدید به نهاد خصوصی وکالت و یا وکلا (=دادگویان) ربط داشته و یا این نهاد هم پس از اصلاحات، دولتی شده است.

در سازمان قضائی قرن هفتم میلادی ایران ساسانی نه تنها وکالت به عنوان یک نهاد در نظام قضائی حاکم پذیرفته شده بوده است بلکه سه نوع نمایندگی و وکالت به شرح زیر از موکلان خصوصی، عمومی و جامعه دفاع می‌کرده‌اند:

۱. دستوران، که وکلای حافظ منافع عمومی و دولتی با حق حضور در همه دادگاهها اعم از کیفری و حقوقی بودند، و نیز،

۲. دادگویان که با عقد قرارداد خصوصی وکالت با مردم و اخذ حق الوکاله با تعرفه ۱۲-۲۲ درصد از موکلانی که توانایی پرداخت حق الوکاله را داشتند، در دادگاهها دفاع می‌کردند.

۳. موبدی یا اداره موبدان را با نام جدیدش: «درویشان دادگویی» یا اداره وکالت فقراء مأمور به انجام کار وکالت و حمایت قانونی از بی‌چیزان و فقراء یا به تعبیر متن پهلوی «درویشان» کرده‌اند و اداره اخیر کاری را به عهده گرفته است که امروز به آن «وکالت تسخیری و معاضدت» می‌گوییم.

براساس آنچه نوشتیم مغز و بهره اصلی ما از این مقاله این است که بدانیم در ایران ساسانی قرن هفتم میلادی، سه نوع وکیل یا سه نهاد وکالت به انجام وکالت و دفاع از حقوق و منافع عمومی و جامعه از یک سو و افرادی که توان پرداخت حق الوکاله داشته‌اند و بالاخره اشخاصی که این توان را نداشته‌اند می‌پرداخته‌اند. این سه نوع وکیل که سه نهاد جداگانه مدنی ایران ساسانی را در قرن ۷ میلادی تشکیل می‌داده‌اند عبارت

بوده‌اند از:

- دادگو یا وکیل خصوصی

- درویشان دادگو یا وکیل فقرا

- دستور یا وکیل و مدعی عمومی

نهاد اول را دادگویی می‌گفتند و دومی را «درویشان دادگویی» که اداره امور و انجام وظیفه‌اش با اداره موبدی بود و پس از اصلاحات دوره مزدک زیر نام تغییر یافته «دویشان دادگویی» در کنار انجام وظیفه سنتی‌اش این امر مهم را به عهده گرفته است و رتق و فتق امور آنچه را نیز به اصطلاح امروز، وکالت تسخیری یا وکالت معاضدتی می‌گوییم متکفل شده است. و بالاخره به نهاد سوم هم دستوری می‌گفته‌اند که ما در شماره پیشین مجله کانون وکلا در باب آن را گشودیم و ۱۳ دادستان یا نظریه حقوقدانان وقت را درباره دستور و اختیارات و عملکرد قضائی و اداری او شرح داده‌ایم و گفتیم که این نهاد دقیقاً کاری را انجام می‌داده است که در نظام قضائی امروز دادسرا نامیده می‌شود ولی با اختیاری وسیع‌تر که شامل تمام امور حقوقی نیز می‌شده است. و دستور معادل وکیل عمومی و دادستان یا مدعی‌العموم امروزی است. در بخش بعدی همین مقاله بقیه این نظرات را برای تکمیل بحث این شماره مجله می‌آوریم.

ب: کل باقی مانده نظراتی که در در دستور درباره این مقام و عملکردها و اختیارات او آورده شده است (شماره ۱۴ تا ۲۳) را به لحاظ اهمیت آن در شناخت نظام قضائی ساسانی آوانویسی و شرح می‌کنیم:

۱۴- دستور، هر گاه ماده نآآمده است و نداند، پادشای که تا ماده آستود، به دستوری اندر

ناستد.

شرح: هر گاه اصیل (طرف اصلی دعوی مطروحه یا به اصطلاح متن، ماده) نیامده است و نیامدن او به دلیل عدم اطلاع و ابلاغ وقت باشد، دستور مجاز و مختار است که تا اصیل وی را به عنوان دستور تأیید نکند به دستوری نایستد و در نتیجه در دعوی به عنوان وکیل یا مدعی عمومی شرکت نکند. همان‌گونه که ملاحظه می‌فرمایند با توجه به نظرات حقوقی قبلی ترجمه براساس این که دستور مقام دادستانی است و در کنار اصیل به نمایندگی جامعه از موضوع دعوی که مالکیت فعلی مدعی با یک جنبه عمومی و

دخالت قبلی دستور به نمایندگی جامعه به او منتقل شده است به نفع اصیل در مقابل طرف دیگر دفاع می‌کند صورت گرفته است نه این که دستور صرفاً وکیل اصیل است.*
 ۱۵- پسمار به خواسته‌ای، پیکارد که: ویندیش (= درآمد و حق کار؟) آنشهر یکی - ام از مهران خرید، (... .. مهران؟) - نیز به آنشهر یکی - ام، از مهران خرید. زاد، زمان به به دستور باید دهند.

شرح: در این نظریه هم حالتی را که در پیکار (=دعوی) میان دو نفر، دادگاه به «دستور» زمان می‌دهد و تعیین وقت می‌کند تا در مورد دعوی متقابل خوانده در برابر خواهان به این که «ویندیش» یا حاصل کار یا حق درآمد ناشی از کار یک آنشهریک را خریده است، و خود آنشهریک هم دعوی خرید آنشهریکی اش است مداخله کند را بیان می‌کند و نقطه‌چینها واژه‌هایی را که به علت پوسیدگی کاغذ پاک شده و قابل خواندن نیست، نشان می‌دهند... و متن را می‌توان به این صورت به فارسی روز باز گفت: خوانده درباره مالی دعوی دارد و می‌گوید که از مهران حاصل کار و درآمد ناشهروندی (برده‌ای که بیگانه و اسیر جنگی است) را خریده است و بنابراین مالک آن مال که حاصل کار آنشهریک است می‌باشد... مهران خود نیز خود با آن آنشهریک که مدعی است آنشهریکی اش را خریده و خود را آزاد کرده است، دعوی دارد، در این حالتی باید به دستور که به عنوان مدعی عمومی در رسیدگی مداخله دارد زمان بدهند و وقت دیگری تعیین کنند...

۱۶- هرگاه پسمار به خواسته دستور و ویکای (=گواه؟) {آورد}، بُود کسی که گفت به دو ویکای (=گواه) و بُود کسی که گفت به دو دستور باید دارند. ۲ دستوری دارش را گزیر باید کرد.

شرح: هرگاه خوانده درباره مالی که متنازع فیه است، یک دستور و یک ویکای (=گواه) برای دفاع از حقانیت خود بیاورد، کسی بُود که گفت دو گواه محسوب است و کسی بُود که گفت که باید آنها را دستور به حساب بیاورند. در صورت اخیر، برای این که آنها را دو دستور به حساب بیاورند، دادگاه باید گزیر «قضاوت و حکم» کند.

از این نظریه چنین استنباط می‌شود که دستور با ویکای (گواه؟) هر چند هر دو برای تأیید یکی از طرفین پرونده وارد محاکمه می‌شده‌اند ولی ارزش و اعتبار بیانات و اظهار عقیده آنها نسبت به دعوی متنازع فیه و تعیین سرنوشت دعوی یک‌سان نبوده است.

۱۷- دستور، هر گاه آید و به دستوری، اندر ایستد، و بایرختد (= در استدلال مغلوب می‌شود)، پس مار پادشای، که آن ایرنجی (محکومیت و مغلوب شدن در استدلال) را نه پذیرد به خود پاسخ گوید و دادستان راییند به‌اش، نبشته‌ای، از اش بیاید خواست بداد زمان، به داور بیوَد.

شرح: هر گاه دستور در مقام ایفای وظیفه دستوری در استدلال محکوم شود، خوانده، شاید (=مجاز است) که آن محکومیت را نپذیرد، بلکه خود پاسخ گوید و دادرسی را براند (محاکمه و رسیدگی را خودش به تنهایی اداره کند) نوشته‌ای {به او باید بدهند} و بخواهند که در زمان داده شده، به داور (نزد قاضی) حاضر شود.

پیش از این دیدیم دادگو هر چه بگوید و بکند «بگفت» و «به کرد» موکل (ماده یا اصیل) است چون این حکم با حکم و نظریه حاضر متفاوت است. پس «دستور» برخلاف نظر پریخانین نمی‌تواند «وکیل» باشد بلکه مقام دادستانی یا در حکم آن است و در این نظام حقوقی به ذینفع و طرف اصلی اجازه داده شده است اگر مدعی عمومی هم استدلال را ببازد و نتواند به خوبی از طرفی که برای حمایت او وارد دعوی و محاکمه شده دفاع کند ذینفع مذکور خود دفاع از خودش را ادامه دهد و شکست و یا محکومیت دستور یا همان مقام دادستان در استدلال نباید موجب محکومیت او گردد.

۱۸- بهرام گفت که هر گاه پسمار گوید که: هر چه دستور من به این هیر گوید، کند و رانیند، به گفت کرد و رانید، تا ی خویش دارم، هر گاه دستور از اش ماند بود (باز ماند و نیاید و حکم یا رای غیابی صادر شود) مگر گناه کاری به از اش ماند، یک دستور بُود یک پسمار، به، ایدون دانم که ایدون چگونه هر گاه از پسمار از اش ماند بُود است، گزیر باید کرد.

شرح: بهرام (پدر مؤلف کتاب که او هم حقوقدان بوده است) گفته است که هر گاه خوانده بگوید هر چه دستور من در مورد این هیر (= چیز، دارایی) بگوید یا بکند و یا راند (در جریان رسیدگی انجام دهد) مانند کار خویش محسوب می‌کنم و قبول دارم، ولی دستور از اش ماند شود (از آمدن بماند و غیبت کند و به محاکمه نیاید)، مگر (=به

استثناء) صورتی که گناهکاری (مسئولیت) در مورد ازش ماند شدن محاکمه به عهده یکی از طرفین ثابت شود، یک به عهده دستور و یک به عهده خوانده است، ولی به نظر من هر گاه خوانده غیبت کند و در جلسه حاضر نشود گزیر (حکم و قضاوت) باید کنند و دادگاه تعیین کند و بگوید که مقصر غیابی شدن رسیدگی با خوانده است.

علت لزوم این امر آن بوده است که همان گونه که پیشتر گفتیم غیبت و عدم حضور در دادگاه جرم هم تلقی و موجب مسئولیت کیفری (ایریخت) می شده است. ضمناً در این جا نیز همان گونه که معلوم است دستور (= وکیل یا مدعی عمومی - دادستان) برای حمایت یکی از طرفین در دادگاه مداخله کرده نه به عنوان اصیل و این عنوان با دادگو یا وکیل فرق دارد.

۱۹- هر گاه دستور گوید که، ام خواسته فروخت، به (= ولی) از خویش نه بُود. پیشمار گناه کاری، اگر اش کامد (= بخواهد) بس نیز گوهر یک از دستور بکرد، پادشای که گوهر یک بس به گروهی کرد، ماده از پسمار خواهد، هر گاه ماده گوهر یکان از آن دستور به خویشی بکند، به این اش با پسمار رایینش نه بُود.

شرح: هر گاه دستور بگوید مال را فروختم ولی از خودم و برای خودم نبوده است و خواهان بخواهد گناهکاری (خسارت) از او بگیرد، به همان اندازه اصل مال (گوهریک) از دستور می تواند بگیرد و مجاز است به اندازه اصل آن مال گروهی بگیرد و ماده (اصل خود مال) را از شخص خوانده بخواهد ولی هر گاه ماده گوهر یکان (ارزش اصل مال) را از اموال دستور به خویشی (مالکیت) خود در آورد با این کار نمی تواند، با خوانده رایینش (دادرسی، طرح دعوی) کند.

از این نظریه نیز می توان فهمید که دستور هر چند به نمایندگی عموم جامعه و برای حمایت یک یا چند نفر از طرفین دعوی دستور (= اجازه) مداخله در جهت اجرای عدالت و حفظ منافع و دفاع از مالکیت های عمومی را داشته است ولی می توانسته است از سوی همان اشخاصی که به حمایت و یا برای آنان معامله کرده یا در دادگاه مداخله کرده است، طرف دعوی واقع شود. و دادگاه با بی طرفی می بایست به دعوی ای که علیه او مطرح می شد نیز رسیدگی کند.

۲۰- هر گاه پسمار اندر پیشمار فراتوم (= نخستین) به دستور نکیرا بُود (معترض باشد و

ادعای دستور و خواهان را تکذیب کند)، و اندر پیشمار دیگر دستور نه آن کند ای اش اندر پیشمار فراتوم کرد، پسمار هر گاه بر خویش بودی دستوری پس گفت، بایستد، و به آمد از آن دستور پیکارد، این را که اش اندر پیشمار فراتوم (نخستین) دستور نه آن کردی اش اندر پیشمار دیگر گفت، بود کسی که گفت به گشتگی ایریخت (=محکوم است).

شرح: هر گاه خواننده در برابر دو خواهان و دو «دستور» که از آن یعنی خواهان حمایت می‌کنند قرار بگیرد و در مقام دفاع در برابر خواهان نخستین به «دستور» معترض باشد و بگوید خویش بودی (=مالکیت) در موضوع دعوی ندارد و در برابر خواهان دیگر (دومی) در مورد «دستور» نه آن کند که در خواهان نخستین کرده، سپس بگوید که خویش بودی (مالکیت) موضوع دعوی متعلق به دستور است و موضع و پیکار (استدلال، دعوی) خود را با قبول مالکیت دستور، به آمد یعنی انتقال مالکیت از او به خود تبدیل کند و موضع خود را به این صورت تغییر دهد، به این دلیل که، در موضوع دعوی خواهان نخستین نه آن کرد که در خواهان دیگر گفت، به عقیده یکی از حقوقدانان به گشتگی «تغییر سخن و دوگویی» محکوم است.

همان گونه که در این شرح و متن اصلی ملاحظه می‌شود، «دستور» قائم مقام مالک و باید قبلی که مال موضوع دعوی از او رسیده است هم معنی می‌دهد و می‌تواند متن به این صورت هم ترجمه شود که «دستور» مجوز قانونی ید مالکانه پیشین است و اجازه و بر اساس آن وکالتی است که ایادی قبلی که در اینجا ۲ نفراند به یکی از طرفین تفویض کرده و او در اثبات حقانیت به آن استناد کرده است. ولی به نظر نویسنده این سطور دستور با وجود این که در این معنی نیز به کار می‌رفته، به مقام قضائی نیز اطلاق می‌شده است که وظایفی در حدود وظایف دادستان در سیستم کنونی قضائی و بلکه فراتر از وظایف او را به عهده، داشته و در همه دعاوی کیفری و حقوقی می‌توانسته حضور داشته باشد و برای این کار از سوی جامعه و حکومت اجازه یا دستور داشته است. این مقام می‌توانسته اموالی را که در انجام تکالیف خود در اختیار گرفته بود بفروشد و مال موضوع بحث در این دادستان (=نظریه)، مالکیتش به دو دستور یا مقامهای قضائی دادسرا به اصطلاح امروز برمی‌گشته است. و مال متنازع فیه از سوی آنها به خواهانها متصل شده است دو دستور برای تأیید این مطلب و دفاع و حمایت از دعوی خواهانها در

محاكمه مداخله کرده‌اند. با توجه به منشأ واحد مالکیت خواهانها که از دستوری (=دادسرا) است، خوانده نمی‌تواند اول مالکیت «دستوری» و دستوران را رد کند ولی بعد با قبول مالکیت آنها بگوید، مال متنازع فیه از ناحیه آنها به او آمده یا به اصطلاح امروز منتقل شده است و دستوری و خواهانها حقی نسبت به مالکیت موضوع دعوی ندارند!

۲۱- بهرام گفت که به آن گشتگی نباید ایرخت (محکوم شد) چه اندر پیشمارِ دیگر (دوم) چیزی - نیز گشتگی نه کرد (= سخنش را تغییر نداد) و گشتگی آن بُود که اندر پیشمارِ ی نکیر ای بُود (= در طرح دعوی از ناحیه یک خواهان معترض باشد) دستور نه آن اندر پیشمارِ فراتوم کرد و نخست فرخ ای و پس مهران ای به دستور کرد.

شرح: به عقیده بهرام (پدر مؤلف کتاب)، خوانده در موضوع قبلی مرتکب گشتگی (تغییر سخن و دوگویی) نشده است و او را نباید ایرخت (محکوم کرد) چه درباره خواهان دوم نیز چیزی گشتگی نکرده و سخنش را تغییر نداده است گشتگی زمانی تحقق می‌یابد که درباره طرح دعوی یعنی پیشماری، مطروحه به خواهانها معترض باشد و آن را رد کند و دستور نه آن را که در خواهان اول کرد، {اعلام کند} و نخست فرخ نامی و سپس مهران نامی را دستور کند و یک بار بگوید مال موضوع دعوی از سوی فرخ به او رسیده و یک بار متناقض آن بگوید از مهران به او رسیده است.

در جمله اخیر دستور به معنی مجوز و ید قبلی مالکیت مال متنازع فیه است.

۲۲- دستور هر گاه به خواسته که به‌اش دستور، به داوران زمان خواهد زمان باید دهند.

شرح: هر گاه دستور، در مورد مالی که برای آن «دستور» است زمان و درخواست تعیین وقت بخواهد، دادگاه باید بپذیرد و زمان بدهد و تعیین وقت کند.

۲۳- زمان به دستور - نه ماده - به (= هر چند، بلکه) دستور ان آسان - تن آمار (= رسیدگی). هر گاه نیز ماده (اصیل در دعوی) از نیرو و مُزد کم، به نیز، یک سال در زمان باید دهند به کرده که هست شاید به آماد زمان، بیش نه باید دهند که آنی تا هنگام که به آمد توانی.

شرح: در دادن زمان و تعیین وقت به درخواست دستور نه اصیل (=ماده)، باید دستوری را که بیمار (نا آسان تن) است، آمار کرد، (در نظر گرفت)، هر گاه نیز اصیل

(ماده) از نیرو و مزد کم {داشته باشد} به این نیز، در ازای یک سال زمان بدهند. به کرده که هست (طبق روال معمول دادگاه)، شاید و مجاز است به آآمد، زمان، (تا زمانی که آآمد شود) بیشتر نباید دهند که آن تا هنگامی که به آمدن توانا است.

از این نظریه می توان دریافت که پرداخت هزینه دادرسی یا مُزد نیز به عهده ذینفع بوده و اگر توانایی مالی یا نیرو نداشته باشد تا یک سال و یا تا زمانی که «به آمدن» تواناست دادرسی می تواند به تأخیر افتد.

در بعدی کتاب در گشتگی است: گشتگی یعنی «برگشتن از سخن یا تناقض و دو گویی در اظهارات»، به عنوان یک جرم موجب ایریختن یا ایرنگی یعنی محکومیت کیفری می شده است. و این محکومیت کیفری در دعوی حقوقی مطروحه یا مختومه و یا در جریان می توانسته که مؤثر واقع و حتی از موجبات تجدیدنظر در حکم اجرا شده هم بشود. در نظام قضائی کنونی، این امر از موارد اعاده دادرسی است و از این طریق فوق العاده در حکم حاکم تجدیدنظر می شود.

در فرصت مناسب دیگری این بخش را بیشتر بررسی خواهیم کرد.